

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مرحوم آخوند می‌گوید: از این تحقیقی که در فرق بین معنای اسمی و حرفی کردیم معلوم می‌شود که بین این دو منافات و مغایرتی نیست و اگر از ما بپرسند که «مِنْ» چه معنایی دارد، می‌گوییم: «مِنْ» هم کلی طبیعی است و هم جزئی ذهنی است، و یا کلی عقلی است و جزئی ذهنی است، و بین اینها قابل جمع است؛ زیرا دو اعتبار است:

اگر «مِنْ» را بخواهیم به اعتبار خودش و بدون غرض استعمالی معنا کنیم دارای يك معنای کلی است و به این اعتبار کلی طبیعی است.

و اگر «مِنْ» را به اعتبار تقیدش به لحاظ آلی استعمال کنیم، این معنا هم کلی عقلی و هم جزئی ذهنی می‌شود.

أمر چهارم

در بحث مشتق يك تفصیلی را صاحب کتاب بدائع الاصول به فاضل تونی نسبت داده است و آن تفصیل این است که فاضل تونی گفته است: ما باید مبادی مشتقات را بررسی کنیم:

اگر مبادی مشتقات از مبادی اکثری بود [اکثری در این‌جا، یعنی: عدم تلبس در کنار تلبس نمودی ندارد و عدم تلبس مضمحل در تلبس است و اصلاً جدا شدن عدم تلبس از تلبس مصداق ندارد و اگر دارد کم است] این‌جا مشتق حقیقت در اعم از متلبس و ما انقضی است؛ مثل آن‌جا که مبدأ عنوان حرفه و صنعت و ملکه را دارد، مثل کسی که نجار یا آهنگر یا طبیب است، در اینجا چون این نجاری مبدأ اکثری دارد، یعنی: اکثر اوقاتش را در کار نجاری می‌گذراند به‌طوری که عدم تلبس اصلاً نمودی ندارد که بگوییم این فرد لباس نجاری را از خودش خلع کرده است و لذا این‌جا می‌گوییم: مشتق حقیقت در اعم است.

ولی آن‌جا که مبدأ، غیر اکثری است، یعنی: مبدایی است که هم عدم تلبس آن روشن است و هم تلبس، و هیچ‌کدام نسبت به دیگری قلت و کثرت ندارد، مثل آن‌جا که مبدأ از مبادی فعلی است مثل زدن که هم حال تلبس و هم حال عدم تلبس آن روشن است و این‌طور نیست که عدم تلبس مضمحل در تلبس باشد؛ این‌جا مشتق حقیقت در خصوص متلبس است.

پس باید در مشتقات به اختلاف مبادی آنها تفصیل داد.

آخوند می‌گوید: این حرف باطل است و محل نزاع ما در هیئت است که هیئت مشتق برای چه وضع شده است و آیا هیئت برای خصوص متلبس است و یا در آن‌جا هم که تلبس منقضی شده است باز مشتق در آن مورد حقیقت است؟

بله، ما قبول هم داریم که این اختلاف مبادی موجب اختلاف در کیفیت تلبس می‌شود، مثل نجاری که مادامیکه اعراض نکرده است - ولو این‌که الآن کار نکند - متلبس است؛ ولی ضارب وقتی دیگر نزند، ضارب نبوده و متلبس نیست، و در امور فعلیه تلبس و عدم تلبس به فعل و عدم فعل است. پس اختلاف در مبادی موجب اختلاف در کیفیت تلبس می‌شود، ولی ربطی به نزاع ندارد.

أمر پنجم

وقتی ما عنوان نزاع را بیان کردیم و اصولی‌های گذشته هم نزاع را به همین عنوان بیان کردند، يك کلمه «حال» آوردند که آیا مشتق حقیقت است در خصوص متلبس به مبدأ فی الحال یا اعم است از متلبس و منقضي؟ حالا که کلمه «حال» را در نزاع و عنوان نزاع آوردند بحث این است که مراد از کلمه «حال» چیست؟

ما سه‌جور حال داریم:

1- **حال نطق:** یعنی: زمان نطق و تکلم.

2- **حال تلبس:** یعنی زمانی که واقعا این ذات، لباس مبدأ را پوشیده است و آن زمانی که واقعا بین زید و ضارب در عالم خارج اتحاد پیدا شده است.

3- **حال جری یا نسبت:** آن زمانی که من متکلم بین مبدأ و بین ذات ایجاد نسبت می‌کنم، آن زمان را زمان نسبت گویند. اختیار زمان نسبت به دست متکلم است و او می‌تواند این زمان را تعیین کند.

پس سه زمان یا سه حال داریم. این سه حال از نظر اتحاد و اختلاف با هم، صورتهای مختلفی را بوجود می‌آورند:

صورت اول: این سه حال گاهی اوقات با هم اتحاد دارند مثلاً اگر همین الآن زید در جلوی ما كتك می‌زند و من گفتم: زید ضارب الآن، این‌جا حال نطق همین الآن است که من این جمله را بیان و تلبس هم همین الآن است. پس زمان تلبس - یعنی: زمان اتصاف زید به مبدأ - همین الآن است و زمان نسبت را هم الآن قرار می‌دهم. در این‌جا سه حال و سه زمان با هم اتحاد دارند. این صورت قطعاً از محل نزاع خارج است.

پس جایی که زمان نطق و نسبت و تلبس با هم متحد است شکی نیست که از محل نزاع خارج است و استعمال، حقیقی است.

صورت دوم: زمان نسبت و زمان تلبس متحد است، ولی زمان نطق مختلف می‌باشد مثل: «کان زید ضارباً الامس» که زمان نسبت، دیروز است و زمان تلبس هم حقیقتاً دیروز است؛ و یا مثل «سیکون زید ضارباً غدا» که زمان نسبت در آینده و زمان تلبس هم حقیقتاً آینده است، گرچه در دو مثال زمان نطق الآن است. در هر حال در این دو مثال هم استعمال مشتق به نحو حقیقت است.

مهم: پس ملاک حقیقی بودن استعمال، اتحاد زمان نسبت و زمان تلبس است گرچه زمان نطق مختلف باشد.

صورت سوم: آن‌جا که بین زمان تلبس و زمان نسبت اختلاف است، ولی بین زمان نسبت و زمان نطق اتحاد می‌باشد. این صورت هم دو تصویر دارد:

1- اگر تلبّس بخواهد در آینده واقع شود بلاشکال این استعمال، مجازی است. اگر گفتم: زید ضاربُ الآن، نسبت بین ضرب و زید را الآن قرار دادم؛ بنابر این زمان نسبت و زمان نطق هم الآن است و فرض این است که تلبّس می‌خواهد در آینده واقع شود. این صورت هم از محلّ نزاع خارج است و بلاشکال این استعمال مشتق، مجازی است.

2- آن جایی که زمان نسبت با زمان تلبّس اختلاف دارد و تلبّس هم در گذشته واقع شود. این‌جا محلّ خلاف است. زید در گذشته لباس ضرب را پوشیده، ولی می‌خواهیم نسبت را در زمان نطق قرار دهیم که زید ضاربُ الآن. این محل نزاع است که آیا استعمال مشتق در این امور که تلبّس منقضی شده است، حقیقت است یا خیر؟

مرحوم آخوند در این‌جا می‌گوید: عکس این هم محلّ نزاع است، یعنی: آن جایی که زمان نسبت را بخواهیم گذشته قرار داده و بگوئیم: زید دیروز ضارب بوده است، ولی زمان تلبّس الآن باشد و الآن زید دارد لباس ضرب را می‌پوشد.

پس نتیجه این می‌شود که محلّ نزاع آن جایی است که زمان نسبت و زمان تلبّس از هم جدا باشند و تلبّس در آینده نباشد، که این دو صورت دارد:

1- زمان تلبّس قبلاً بوده است و زمان نسبت، الآن است.

2- زمان نسبت قبلاً بوده است و زمان تلبّس را الآن قرار می‌دهیم.

پس محلّ نزاع دو خصوصیت دارد:

1- جدا بودن زمان نسبت و زمان تلبّس از هم

2- نبودن تلبّس در آینده.

بنابراین با روشن شدن محلّ نزاع، مراد از «حال»، حالِ تلبّس است.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ